

قضا‌دایی و چالش‌های قانونی آن در حقوق ایران

سمیرا دیباجی شیشوان^۱

غلامعلی عزیزی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۴/۰۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۳/۱۱

چکیده:

قضا‌دایی به عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای سیاست جنایی متأسفانه تاکنون موقعیت برجسته و شفاف خویش را در جوامع مختلف از جمله کشور ایران پیدا نکرده و پژوهشگران مسایل جنایی و دستگاه عدالت کیفری بیش‌ترین هم‌وغم خود را معطوف حل و فصل دعاوی از طریق فرآیندهای رسمی محاکمه و محکومیت نموده‌اند؛ در حالی که رویکرد قضا‌دایی که پدیده‌ای نوظهور در عرصه حقوق نبوده، و مواردی مثل حق آشتی، گذشت و چشم‌پوشی و مصالحه، سابقه‌ی بس طولانی داشته، و خداوند متعال نیز در آیه ۹۶ سوره مؤمنون می‌فرماید: «ادفع بالتی هی أحسن السیئه»، بُعد نوینی در دنیای حقوق جزا و جرم‌شناسی در برابر دیدگان حقوقدانان گشوده است. در حقیقت همیشه، کیفر، پاسخ مطلوب و مناسبی در برابر جرایم و نقض هنجارها نبوده؛ بلکه گاهی کیفر، خود، وسیله‌ای برای تشدید جرایم و به تبع آن تشدید مجازات‌ها و تورم حقوق کیفری است. چه این که ترمیم شکاف ناامنی ایجاد شده توسط جرم در جامعه، با ابزاری به نام مجازات، در همه‌زمانها و مکانها و در مورد همه اشخاص، امکان پذیر نبوده و حتی مراجعه مکرر به مراجع رسیدگی رسمی همانند دادگستری، تفکر متوسل شدن به روش‌های مبتنی مصالحه بزهار و بزهدیده را کم‌رنگ نموده و در مواردی از بین می‌برد. به دیگر سخن، بازگشت به قضا‌دایی نه به معنای کهنگی و فاصله گرفتن از نظریات جدید جرم‌شناختی و یاد ر حاشیه قرار دادن واضمحلال دستگاه کیفری است بلکه اندیشه‌ای است نو با تکیه بر مبانی محکم و استواری چون قرآن کریم و برخاسته از بطن جامعه که معتقد است همانگونه که جرم حاصل روابط افراد است، پس همین اطراف دعوا هستند که باید روابط مختل شده خویش را ترمیم کنند. لذا در نوشتار حاضر پس از توصیفی اجمالی در خصوص قضا‌دایی و فواید آن، به جایگاه و نقش آن در حقوق ایران پرداخته و چالش‌های پیش‌رو را در این زمینه تبیین و تحلیل می‌نماییم.

واژگان کلیدی: قضا‌دایی، کیفرز دایی، شورای حل اختلاف، تعلیق تعقیب، سازمان تعزیرات حکومتی، میانجی‌گری کیفری.

۱ - نویسنده مسؤل: کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی و مدرس دانشگاه samiradibaji@yahoo.com

۲ - دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی و قاضی دادگستری تهران. Azizi1363@yahoo.com

مقدمه

در میان مهم ترین مباحث جرم شناسی، به منظور بهبود کارایی نظام عدالت کیفری، کاهش مداخله کیفری و به تبع آن پیشگیری از تورم کیفری می توان به نهاد قابل توجهی به نام «قضازدایی»^۱ اشاره نمود. «قضازدایی یعنی منحرف کردن پرونده از دستگاه قضایی و خارج کردن صلاحیت رسیدگی به بعضی از جرایم از صلاحیت دستگاه قضایی و پیش بینی نهادهای غیر کیفری به منظور رسیدگی به امور کیفری.» (نجفی ابرندآبادی، {الف}، سال تحصیلی ۱۳۸۳-۱۳۸۲: ص. ۱۴۳۵) در حقیقت این نهاد، صورتی از کیفرزدایی^۲ به معنای عام کلمه را شامل می شود. چرا که در کیفرزدایی، هر نوع تمایل در تمسک به تدابیر کیفری به حداقل می رسد و در مسیر کیفر و رسیدگی قضایی، انحراف یا نوعی وقفه حاصل می گردد.

با بررسی «قضازدایی [در حقوق ایران] به عنوان جلوه ای از جلوه های سیاست کیفرزدایی که به منظور پرهیز از تماس بزهکاران با دستگاه عدالت کیفری صورت پذیرفته و به (غیر قضایی ساختن) نیز تعبیر شده است،» (صادقی، ۱۳۸۴: ص. ۱۴۷) متوجه خلأهای قانونی ای می شویم که

1- Diversion

۲ - قضازدایی، راهکاری فنی برای کاستن از تراکم دعوی در مراجع رسمی دادگستری و نهادی نسبی است. نسبت راهکار یادشده، بدین دلیل است که قضازدایی مطلق به معنای تعطیل نهاد دادرسی و دادگستری و حذف وظیفه اساسی قضاوت در مفهوم خاص آن که در زمره وظایف حکومت است، می باشد (اصل ۱۵۶ ق.ا.؛ بدین ترتیب، به هیچ بهانه ای نمی توان تمام اختیارات و اقتدارات قانونی را برای تأمین عدالت قضایی از دولت سلب کرد. با تحقیق در منشأ اصطلاح قضازدایی، معلوم می شود که واژه انگلیسی (diversion) از سوی حقوقدانان ایرانی به (قضازدایی) برگردانده شده است، در حالی که واژه یادشده در ادبیات حقوقی انگلستان، به معنای (انحراف) است و مراد از آن، مجموعه راهکارهایی است که برای خروج پرونده از مسیر اصلی و معمول آن و سوق دادن آن به سمت دیگر روشهای حل و فصل قضیه مورد استفاده قرار می گیرد. از این رو، معلوم می شود که اصطلاح (قضازدایی) در مفهوم فنی، حقوقی و قضایی آن به کار نرفته، بلکه نوعی تسامح در تعبیر است. به نظر می رسد عبارت (تمرکززدایی از رسیدگی های قضایی) بهتر می تواند مفهوم ذاتی اصطلاح یادشده را منعکس سازد.

۳ - «کیفرزدایی در معنای مطلق آن یعنی محدودیت تعدیل و جایگزین کردن مجازات حبس و در معنای دیگرش کیفرزدایی به معنای تخفیف مجازات کیفری و اجتماعی کردن مجازات کیفری است؛ زیرا برخی از مجازات های کیفری جرم زا هستند.» (نجفی ابرندآبادی، {ب}، سال تحصیلی ۱۳۷۹-۱۳۷۸: ص. ۴۹۲)

موجب می‌گردد از زاویه‌ای جدید و بانگرشی انتقادی به موضوع قضازدایی بنگریم؛ زیرا در مواردی کم توجهی به اصول دادرسی عادلانه در مقررات رسیدگی‌های سیستم‌های متولی نهاد مذکور گاه به جای تأمین امنیت و حفظ حقوق متهمان و متخلفان، وسیله‌ای برای خدشه‌دار نمودن حقوق و آزادی آنان می‌شود و نیاز به بازنگری در قوانین و مقررات موجود را نمایان می‌سازد.

در حقیقت، یکی از مهم‌ترین اهدافی که قانونگذار از سیاست قضازدایی دنبال می‌کند، ساده کردن فرایند رسیدگی و دوری از تشریفات طولانی و معمول در رسیدگی‌های کیفری است، اما در همین فرایند رسیدگی غیر کیفری از جمله رسیدگی‌های سازمان تعزیرات حکومتی و شورای حل اختلاف خطر پایمال شدن حقوق متهمان وجود دارد. در حالی که قضازدایی نباید به زیر پا گذاشتن حقوق دفاعی متهم و متخلف منجر گردد. از سویی با بررسی نهادی چون تعلیق تعقیب که به منظور قضازدایی تأسیس شده است، متوجه اختصاصی بودن این نهاد در مورد بعضی متهمان، جرایم و حتی دادگاه‌های شویم.

از این رو، با مطرح ساختن نهادهای متولی سیاست قضازدایی به شیوه‌ای توصیفی، به دنبال روشن ساختن خلأها و چالش‌های پیش رو با روشی تحلیلی بوده و در نهایت سعی داریم با ارائه پیشنهاداتی در خور موضوع و متناسب با نیازهای جامعه کنونی در هر چه بهتر نمودن نتایج حاصل از سیاست قضازدایی گامی هر چند کوچک برداریم.

قضازدایی و فواید آن

«مراد از قضازدایی خارج ساختن عملیات مربوط به رسیدگی و حل و فصل دعاوی ناشی از جرم کیفری (که معمولاً در صلاحیت مقامات قضایی است) از گردونه اقدامات رسمی است. این قطع و فصل ممکن است به شیوه‌های گوناگونی انجام گیرد؛ از قبیل: بازجویی پلیسی، میانجی‌گری کیفری، مصالحه و نکته اساسی در این گونه اقدامات در برخی موارد، خارج ساختن رسیدگی به دعوی از مدار عدالت کیفری و حتی از مداخله پلیس است؛ یعنی قطع و فصل دعا به وسیله بخش اجتماعی.» (گسن، ۱۳۷۰: ص. ۴۴) به دیگر سخن، «قضازدایی، جلوگیری یا عدم ادامه رسیدگی‌های کیفری را در مواردی تعریف و مشخص می‌کند که سیستم عدالت کیفری صلاحیت رسیدگی به آنها را رسماً دارد.» (مهرا، ۱۳۷۷: ص. ۲۰۸)

«اثر چنین روشی خارج کردن فرد مظنون از فرایند رسیدگی قضایی کیفری بوده و ممکن است در هر مرحله‌ای از جریان رسیدگی صورت گیرد... بدین سان منازعات و اختلافات بدون رجوع به یک دستگاه تخصصی حل و فصل می‌گردد.» (نجفی ابرنآبادی، هاشم بیگی، ۱۳۷۷: صص ۱۴۱ و ۱۴۲) گرایش به قضا زدایی نه تنها قصد ایجاد سستی و ضعف در سازمان عدالت کیفری را ندارد، بلکه با جلوگیری از تماس متهمان و مجرمان با مسوولین مبارزه مستقیم با بزهکاری از یک طرف و بزهکاران حرفه‌ای و به عادت از سوی دیگر، مانع عادی و روزمره شدن این نوع ارتباطات می‌شود. در حقیقت، هر چه تعامل و ارتباط با دستگاه عدالت کیفری و رفت و آمد به سازمان‌های کیفری کمتر باشد، به تبع آن میزان تورم کیفری نیز کاهش خواهد یافت. از این رو، قضا زدایی نه یک سیاست برای الغاء و محو حقوق کیفری، بلکه ساز و کاری برای هر چه مفیدتر شدن نهادها و سازمان عدالت کیفری است. همان گونه که «لورنس شرمن، جرم‌شناس معاصر آمریکایی معتقد است استفاده از حقوق جزا مثل استفاده از آنتی بیوتیک‌هاست؛ هر چه میزان استفاده از حقوق کیفری بیشتر باشد، تأثیر کمتری در پیشگیری از بزهکاری اولیه و ثانویه یا همان تکرار جرم خواهد داشت.» (رحیمی نژاد، {الف}، سال تحصیلی ۱۳۸۹-۱۳۸۸: صص ۱۴)

در حقیقت «فایده قضا زدایی، کاستن از تراکم کار دستگاه قضایی، قابلیت دسترسی آسان و سریع به مراجع حل اختلاف و رعایت حداقل تشریفات و رهایی بزه‌دیدگان از سرگردانی ناشی از پیچیدگی‌های دستگاه قضایی، عدم پرداخت هزینه دادرسی یا کم بودن آن و به نوعی مقابله با برچسب زنی به متهم از طریق خروج وی از محاکمه در دستگاه قضایی می‌باشد.» (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۸۹: صص ۴۸۳)

در بیان فواید قضا زدایی، اشاره به نتایج حاصل از تحقیقات جرم‌شناسان تعامل‌گرا یا برچسب‌زنی نیز به عنوان شاخه‌ای از جرم‌شناسی واکنش اجتماعی متمر ثمر می‌باشد. «به عقیده جرم‌شناسان تعامل‌گرا و طرفداران تئوری برچسب‌زنی، جامعه در اعمال و رفتار انسان‌ها نقش مهم و قاطعی دارد. از دیدگاه این دسته از جرم‌شناسان ریشه و منشأ اصلی بزهکاری را باید در فرایند تعامل نظام عدالت کیفری با فرد بزهکار و مکانیسم برچسب‌زنی جستجو کرد.» (ولد، ۱۳۸۰: صص ۲۹۹) چرا که به اعتقاد این دسته از جرم‌شناسان خودانگاره‌های اشخاص^۱ از

طریق تعامل با دیگران ساخت بندی می‌شود و این همان چیزی است که هربرت میداز آن تحت عنوان (خویشتن به عنوان یک ساخت بندی اجتماعی) یاد می‌کند. به اعتقاد این دسته از جرم‌شناسان، جامعه در فرایند محاکمه و محکومیت که به منزلهٔ مراسم فروداشت جایگاه و موقعیت^۱ است، به مردم برچسب مجرمیت می‌زند و همین برچسب زنی احتمال توسعهٔ یک خودانگاره و هویت مجرمانه از سوی اشخاص را افزایش می‌دهد و بدین ترتیب فرایند برچسب زنی موجب می‌شود که فرد از جامعه طرد شده و با افراد دیگری که برچسب مجرمیت خورده‌اند، معاشرت کند.^۲ (رحیمی نژاد، {ب}، ۱۳۸۸: ص. ۹۷) از این رو، قضازدایی به عنوان راهکاری جهت کاهش

1 - Status degradation ceremony

۲. این نوع معاشرت‌ها همان نظریه ای را تداعی می‌کند که ادوین ساترلند جرم‌شناس معروف آمریکایی تحت عنوان نظریهٔ معاشرت ترجیحی مطرح نموده است از دیدگاه وی:

«۱- جرم آموخته می‌شود. یعنی ارتکاب جرم یک پدیدهٔ ارثی نیست. بنابراین کسی که در زمینهٔ جرم و جنایت آموزش ندیده باشد، مجرم نخواهد شد.

۲- جرم در ضمن کنش متقابل با دیگران یعنی، جریان برقرار کردن ارتباط آموخته می‌شود. این ارتباط عمدتاً از طریق زبان انجام می‌گیرد و در بعضی موارد از طریق حرکات نیز واقع می‌شود.

۳- بخش اصلی یادگیری رفتار کج رو و جرم در اثر ارتباط صمیمی در درون گروه انجام می‌گیرد.

۴- زمانی که جرم آموخته می‌شود اولاً این یادگیری شامل تکنیک‌های ارتکاب جرم می‌گردد که در بعضی موارد دشوار و در بعضی موارد آسان هستند. ثانیاً این یادگیری شامل کسب گرایش‌های خاص، جهت‌ها، انگیزه‌ها و توجیه رفتار می‌گردد.

۵- جهت خاص انگیزه‌ها و گرایش‌ها از طریق تعاریف موافق یا مخالف قواعد قانونی انجام می‌گیرد. در بعضی از جوامع فرد با جمعی احاطه شده است که همگی بر این اعتقادند که قانون باید رعایت شود. اما جوامع دیگری وجود دارند که فرد با جمعی احاطه شده است که تعاریف همهٔ آن‌ها قانون شکنی است.

۶- فرد در صورتی مبدل به بزهار و کج رفتار می‌شود که تعاریف موافق قانون شکنی بیشتری از تعاریف مخالف قانون شکنی داشته باشد. این اصل مهم، نظریهٔ (فراوانی معاشرت) است.

۷- فراوانی معاشرت از نظر دفعات وقوع، مدت، ارجحیت و شدت می‌تواند متفاوت باشد. یعنی میزان معاشرت فرد با افراد کج رفتار در مقابل افراد بهنجار مورد نظر است. فراوانی و مدت زمان معاشرت بسیار مهم هستند. ارجحیت نیز با اهمیت است از این نظر که اگر رفتار موافق رعایت قانون در کودکی آموخته شود، فرد در وضعیتی متفاوت با کسی قرار دارد که از ابتدا به عدم رعایت قانون تشویق شده است.

۸- یادگیری کج رفتاری تنها شامل تقلید نمی‌شود و عمیق تر از آن است. [مثل تلقین] «(ممتاز، ۱۳۸۱: صص ۹۲-۹۰)

تعامل بزهکار با نظام عدالت کیفری و نهایتاً پیش‌گیری از مکانیزم برچسب‌زنی و انزوای فرد از جامعه نرمال و به‌هنگار پیشنهاد می‌گردد. در حقیقت، دست‌آورد مهم جرم‌شناسان تعامل‌گرا یا کنش‌متقابل یا برچسب‌زنی^۱، جلوگیری از ایجاد انگ مجرمانه و برچسب اجتماعی است که دادگستری، زندانها و سایر نهادهای متولی تعقیب و تحقیق و محاکمه کیفری را به عنوان عوامل لکه‌دار اجتماعی محسوب می‌کند. فرد بزهکار پس از برچسب خوردن، مهم‌ترین سرمایه‌های معنوی خویش که در رأس آنها آبرو و حیثیت اجتماعی‌اش می‌باشند، از دست داده و علقه‌های شغلی و خانوادگی و اجتماعی او در این فرایند از بین می‌رود و دیگر چیزی برای از دست دادن ندارد. در هنگامی که فرد وارد زندان می‌شود نیز در تعامل و ارتباط با بزهکاران دیگر، آنچه می‌آموزد انگیزه‌ها، چرایی، فنون و شیوه‌های ارتکاب جرم است. در این نوع ارتباطات خصوصاً زندان که مولد جرم است، فرهنگ جرم نیز آموخته می‌شود. افراد با تجربه شده و در سیستم دسته‌جمعی زندان، بزهکار عادی و کم‌تجربه پس از مدتی به بزهکار حرفه‌ای و با تجربه تبدیل می‌شود. حاصل این تعامل، برچسب و محکومیت است. حتی اگر فرد برائت قضایی هم پیدا کند، کمتر پیش می‌آید که برائت اجتماعی و حیثیت اجتماعی باز یابد. نهایتاً احتمال انحرافات ثانویه افزایش می‌یابد و فرد به ورطه رفتار تبهکارانه سوق داده می‌شود و فاصله‌اش با میثاق‌های اجتماعی رسمی‌تر و بیش‌تر می‌شود. از این رو تا جایی که امکان‌پذیر است باید از رفت و آمد مردم به دادگستری و میزان تعامل با نهادهای عدالت کیفری پیشگیری کنیم و به سیاست مهمی چون قضا‌دایی روی آوریم.

با بیان اهمیت قضا‌دایی به ویژه در نظام حقوقی ایران که هر ساله سرمایه‌ای هنگفت و هزینه‌های انسانی و اجتماعی عظیمی در سازمان عدالت کیفری صرف می‌نماید، به نهادهای متولی سیاست فوق‌الذکر پرداخته و با زیر ذره بین بردن و موشکافی مهم‌ترین نهادهایی که در مسیر قضا‌دایی گام برمی‌دارند، نقاط قوت و ضعف نهادهای مذکور را

۱- «به اعتقاد هواداران نظریه برچسب‌زنی، اگر مجرمان از نظر ویژگی اجتماعی با غیر مجرمان فرقی هم نداشته باشند، این فرق به خودی خود سبب قانون شکنی نمی‌شود مگر از این جنبه که جامعه با استناد به همین ویژگی‌ها به بعضی افراد برچسب مجرم می‌زند و در مورد بعضی دیگر چشم خود را می‌بندد.» (آبوت، پاملا -والاس، کلا، ۱۳۸۲: ص ۲۰۹)

بررسی نموده و با شناسایی کاستی‌های موجود در این زمینه چالش‌های مطرح در قوانین ایران در خصوص قضازدایی را مطرح می‌نماییم.

قضازدایی و تعلیق تعقیب

تعلیق تعقیب از جمله نهادهایی است که به عنوان یکی از ابزارهای مهم سیاست قضازدایی از ابتدای تولد تاکنون مسیر پر فراز و نشیبی را طی نموده و در برهه‌ای از زمان تردیدهای فراوانی موجب گشته‌اند که نهاد فوق به دیده‌نهادی پابرجا و یا بالعکس، سیاستی مُرده به حساب آید؛ از این رو، به علت اهمیت تعلیق تعقیب و آثار مثبت آن هم چون قضازدایی و همین‌طور تردیدهای موجود در خصوص بقا یا نابودی این نهاد، تعلیق تعقیب را از زمان پیدایش تا امروز، مورد بررسی و مذاقه قرار می‌دهیم.

تعلیق تعقیب از تولد تا تصویب قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲

همانگونه که بیان شد، یکی از مهم‌ترین نهادهای مجری سیاست قضازدایی، نهاد تعلیق تعقیب می‌باشد. در حقوق ایران، تصمیم به تعلیق کیفری یا به اصطلاح به حرکت در آوردن امر تعقیب، اصولاً به عهده دادستان بوده که به موجب تبصره ذیل ماده (۱۲) قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ به عهده رئیس دادگستری شهرستان و استان محول گردید و در سال ۱۳۸۱ به موجب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری معروف به قانون احیای دادرسی مجدداً در شمار وظایف دادستان قرار گرفت؛ لیکن گاهی مصلحت اقتضای نماید که مقام صلاحیت دار قضایی با رعایت شرایط و قیودی از تعلیق کیفری صرف نظر نماید.^۱

قانونگذار ایران برای نخستین مرتبه پس از تصویب قانون موقتی اصول محاکمات جزایی ۱۲۹۰، ضمن اصلاحاتی که به عنوان قانون تسریع دادرسی و اصلاح قسمتی از قوانین آیین دادرسی کیفری و کیفر عمومی، در بهمن ماه ۱۳۵۲ به عمل آورد، با وضع و تصویب ماده

۱ - لازم به ذکر است تعلیق یا تعویق تعقیب را نباید با تعلیق اجرای مجازات، موضوع ماده (۴۶) ق.م.ا. خلط نمود، «زیرا تعلیق اجرای مجازات از وظایف دادگاه است و به هنگام صدور حکم محکومیت انجام می‌شود اما تعلیق تعقیب صرفاً توسط نهاد دادرسی و آن هم قبل از تشکیل اولین جلسه دادرسی امکان پذیر است.» (جوانمرد، ۱۳۹۰: ص ۳۸)

(۴۰) مکرر و دو تبصره آن، در تکالیف و اختیارات مدعی العموم در خصوص اختیار تعقیب کیفری بزهکار، احکام نوینی را پیش بینی نموده و برای اولین بار تأسیس حقوقی با اهمیتی را با عنوان «تعقیب تعقیب» در آیین دادرسی کیفری کشورمان انشا کرده و به رسمیت شناخت.

ماده (۴۰) مکرر مذکور چنین اشعار می دارد: «در امور جنحه هرگاه متهم اقرار به ارتکاب جرم نماید و این اقرار حسب محتویات پرونده مقرون به واقع باشد، در صورتی که دادستان با ملاحظه وضع اجتماعی و سوابق زندگی و روحیه متهم و اوضاع و احوالی که موجب ارتکاب جرم گردیده تعقیب را مناسب بداند، می تواند با احراز شرایط زیر تعقیب کیفری او را معلق و پرونده را به دادگاه جنحه ارسال نماید:

- موضوع اتهام از جرایم مندرج در باب دوم قانون کیفری عمومی نباشد.

- متهم سابقه محکومیت مؤثر نداشته باشد.

- شاکی خصوصی در بین نبوده یا گذشت کرده باشد.

دادگاه جنحه در صورتی که قرار تعقیب را تأیید نماید، قرار قطعی است. در غیر این صورت، طبق مقررات به موضوع اتهام رسیدگی خواهد شد. هرگاه در باره متهم قرار تأییدی صادر شده باشد پس از قطعیت قرار تعقیب، قرار تأمین ملغی الاثر خواهد شد.»

بدین ترتیب، در صورت اجتماع شرایط فوق الذکر، دادستان به تصریح ماده (۴۰) مکرر، مخیر بود تا با ارزیابی و سنجش قضیه در قالب بررسی وضعیت اجتماعی، سوابق زندگی و حالات روحی متهم و اوضاع و احوال جرم ارتکابی نسبت به تعقیب یا عدم تعقیب متهم اتخاذ تصمیم نماید و در صورتی که تعقیب متهم را از حیث مصالح اجتماعی مفید و مناسب نداند، قرار تعقیب را صادر نموده و بدین شکل به معلق ساختن پیگردوی اقدام نماید.

بدیهی است که این قسمت از ماده (۴۰) مکرر از دیدگاه های فردی کردن واکنش اجتماعی الهام گرفته و قانونگذار ایران با وقوف بر مقتضیات روز، اعمال روش مناسب بودن (موقعیت داشتن) تعقیب کیفری را در کنار روش قانونی بودن آن پذیرفته بود. متأسفانه این شق از ماده مذکور در ماده (۲۲) قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری حذف گردید که می توان آن را از جمله ایرادات وارد بر ماده (۲۲) لاحق دانست.

هم چنان که گذشت، ماده (۴۰) مکرر در سال ۱۳۵۶ با تصویب ماده (۲۲) قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری، دستخوش تغییرات جزئی گردید. مقررات تعقیب در این

سال، به دادستان یا جانشین وی این اختیار را داده است که رأساً و بدون نیاز به تأیید دادگاه در جرایم جنحه به استثنای جنحه‌های باب دوم از قانون مجازات عمومی (یعنی جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی مملکت که مقررات آن‌ها در حال حاضر در فصل اول از کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۵ پیش بینی گردیده است) در صورت اجتماع شرایط و فقدان موانعی بتواند تعقیب کیفری متهم را تعلیق نماید.

هر چند قبول و پیش بینی نظام تعلیق تعقیب در آیین دادرسی کیفری ایران، باعث ابراز آرای مخالف و موافق از سوی اساتید و نویسندگان حقوقی گردید و لیکن با تصویب و لازم الاجرا گردیدن قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸، در اصل وجودی ماده (۲۲) قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری تردید ایجاد گردیده و این پرسش مطرح شده است که آیا مقررات و قواعد مربوط به نهاد تعلیق تعقیب کماکان به قوت و اعتبار خود باقی است و می‌توان در مقام تعقیب کیفری متهمان در صورت اجتماع شرایط قانونی با استناد به قانون مذکور از تعقیب آنان چشم‌پوشی کرد، یا این که ماده مذکور از درجه اعتبار ساقط گردیده و قابلیت استناد ندارد و بعد از این نمی‌توان متهمی را به سبب وجود شرایط از تعقیب کیفری معاف نمود؟!

نظر به این که تمهید چنین نهادی در بدنه و ساختار نظام دادرسی کیفری ایران قادر خواهد بود تا حدودی در تقلیل حجم عظیم پرونده‌ها و تراکم کار طاقت فرسایی که بر عهده دادگاه‌های دادگستری سنگینی می‌نماید، مؤثر باشد و یکی از سازوکارهای حقوقی مناسب جهت قضازدایی تلقی گردد و از طرفی، وجود تأسیس حقوقی تعلیق تعقیب که با سیستم (موقعیت داشتن تعقیب) انطباق دارد، با قواعد مترقی روز در این زمینه و تحولات و آموزه‌های جدید در خصوص سیاست جنایی هماهنگی بیشتری دارد؛ لذا یافتن پاسخی مناسب برای پرسش فوق، از اهمیت و حساسیت به‌سزایی برخوردار خواهد بود.

دلایل قائلین به نسخ و عدم امکان قانونی صدور قرار تعلیق تعقیب

در پاسخ به سؤال فوق عده‌ای معتقد بودند که:

۱- این ماده به موجب ماده (۳۰۸) ق.آ.د.ک. مصوب ۱۳۷۸، صریحاً نسخ شده است؛ «زیرا

قانونگذار سال ۱۳۷۸ به تصریح اعلام کرده که قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۰ و اصلاحات بعدی آن ملغی می‌باشد و نظر به این که ماده (۲۲) قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری جزو اصلاحات قانون آیین دادرسی کیفری سابق محسوب می‌گردد، بنابراین از درجه اعتبار ساقط گردیده و منسوخ است. «(بقال شیروان، ۱۳۸۲: ص. ۴۴) و از طرف دیگر، چون اصل بر حکمت قانونگذار است و در هنگام تصویب قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ در مقام بیان بوده لیکن نهاد تعلیق تعقیب را مورد حکم قرار نداده است لذا سکوت قانون جدید دلیل نسخ نهاد مزبور خواهد بود.

۲- علاوه بر این، در خصوص اعاده اعتبار نهاد تعلیق تعقیب، معتقد بودند که «با توجه به نسخ طبقه بندی جرایم از حیث شدت و ضعف آنها و این که مقررات مربوط به تعلیق تعقیب صرفاً ناظر به کلیه اتهامات از درجه جنحه می‌باشد، پس اعمال این نهاد عملاً قابلیت اجرایی خود را از دست داده است.» (بقال شیروان، ۱۳۸۲: ص. ۴۴)

دلایل قائلین به عدم نسخ و امکان قانونی صدور قرار تعلیق تعقیب

گروه مخالف در پاسخ به استدلال گروه اول به ترتیب چنین پاسخ می‌دهند که:

۱- حکم ماده (۳۰۸) ناظر به قوانین و مقررات اصلاحی است، نه قوانین الحاقی، لذا شامل ماده (۲۲) قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری نمی‌شود، چرا که نهاد تعلیق تعقیب برای بار اول در سال ۱۳۵۲ به موجب ماده (۴۰) مکرر به ق.آ.د.ک. سال ۱۳۹۰ الحاق و اضافه گردید و سپس در سال ۱۳۵۶، این الحاقیه به موجب ماده (۲۲) قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری با تغییرات جزئی اصلاح شد.

۲- «تقسیم بندی لاحق، ناظر بر اقسام مجازات‌های اسلامی است و در هیچ یک از متون قانونی پس از انقلاب ملاحظه نشده که اقسام مجازات‌های مزبور عنوان بندی نموده باشد.» (رایجیان اصلی، ۱۳۸۱: ص. ۸۵) بنابراین به نظر می‌رسد دو طبقه بندی ارائه شده که یکی مبتنی بر شدت و ضعف جرایم (جنایت، جنحه و خلاف) و دیگری مبتنی بر نوع (حدود، قصاص، دیات، تعزیرات) آنهاست، تعارضی با هم ندارند و هر کدام به اعتبار ویژه‌ای است و می‌توانند در کنار هم حفظ شوند. از طرفی در قوانین دیگر هم چون قانون مدنی و قانون تجارت و ... موادی به چشم

می‌خورد که حاکی از آن است که تقسیم جرایم بر حسب شدت و ضعف هنوز معتبر بوده و قابلیت استناد را دارند. مثلاً ماده ۱۳۳۱ ق.م. مقرر می‌دارد: «اشخاص ذیل نباید به سمت قیمومت معین شوند: ... ۲- کسانی که به علت جنایت یا یکی از جنحه‌های ذیل به موجب حکم قطعی محکوم شده باشند.» بدیهی است برای اعمال ممنوعیت‌هایی مثل ممنوعیت فوق، شناخت ضابطه تقسیم جرایم به جنحه و جنایت و تطبیق آن بر قوانین کنونی ضرورتی انکارناپذیر دارد. ضمناً علاوه بر موارد مصرح، «قاعده فقهی التعزیر بما یراه الحاکم ایجاب می‌کند که قاضی در دایره تعزیرات، حسب روش موقعیت داشتن تعقیب، مناسب‌ترین واکنش اجتماعی را بر اساس اصل فردی کردن واکنش‌های اجتماعی نسبت به متهم تعیین کند.» (اشوری، ۱۳۸۶: ص. ۱۱۰)

۳- قریب به اتفاق نظریات مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه مبنی بر عدم نسخ ماده ۲۲ می‌باشد، از جمله نظریات: ۱۳۷۲/۶/۱۸-۷/۲۸۱۲-۷/۸۰۰۰، ۱۳۸۶/۲/۱۹-۷/۸۰۸۵-۷/۲۷/۱۰/۱۳۸۳، ۱۳۷۲/۱۲/۴-۷/۸۸۵۴، ۱۳۸۴/۸/۲۱-۷/۵۸۷۳، ۱۳۸۴/۶/۱۳-۷/۳۹۰۷.

علی‌ای حال، نگارندگان با تأیید استدلال‌های گروه دوم معتقدند که با توجه به آموزه‌های جرم‌شناسی و بزه‌دیده‌شناسی، با وجود افزایش آمار کیفری در جرایم کم‌اهمیت (جنحه‌ای)، به نظر می‌رسد یکی از بهترین روش‌ها راهکارها برای رفع مشکل مراجع قضایی در مقابله با تراکم پرونده‌هایی از این نوع و جلوگیری از اتلاف وقت و هزینه‌های سنگین دستگاه قضایی و کمک به پیشگیری از تکرار جرم با جلوگیری از ورود بزه‌کاران اتفاقی و کم‌تجربه و نیز بزه‌کاران دچار نقایص عقلی به دستگاه عدالت کیفری که به قول جرم‌شناسان تعامل‌گرا و واکنش اجتماعی، خود عاملی برای فروداشت موقعیت و جایگاه بزه‌کاران و در نتیجه مبدل شدن آنها به بزه‌کاران حرفه‌ای است، می‌تواند به مفید و مؤثر بودن نهاد تعلیق تعقیب صحه گذاشت. چرا که در حقیقت «تعلیق تعقیب یکی از انواع قضازدایی است. زیرا دادستان از ادامه رسیدگی به پرونده در مراجع قضایی خودداری می‌کند و در روال تعلیق تعقیب، متهم رازیر نظر دارد که این هم نوعی قضازدایی است چون پرونده دیگر به دادگاه نمی‌رود.» (نجفی ابرندآبادی، {الف} سال تحصیلی ۱۳۸۳-۱۳۸۲: ص. ۱۴۳۵).

ضمناً نگارندگان بر خلاف اعتقاد برخی نویسندگان مبنی بر این که: «به نظر می‌رسد به‌رغم آنکه قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری به‌طور صریح یا ضمنی منسوخ نشده^۱ اما عملاً قاعده تعلیق تعقیب مورد استفاده دادرهای عمومی و انقلاب قرار نمی‌گیرد. علت این امر آن است که اولاً هم اکنون قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۰ تنها در دادرها و دادگاه‌های نظامی قابلیت اجرایی دارد و ثانیاً در ق.آ.د.ک. مصوب ۱۳۷۸ و نیز قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۸۱ مقرراتی در خصوص تعلیق تعقیب وجود ندارد.» (جوانمرد، ۱۳۹۰: ص. ۴۲)، اعتقاد دارند که اولاً رویه عملی دستگاه قضایی در عموم دادرها بر صدور قرار تعلیق تعقیب در جرایم سبک و غیر مهم است و ثانیاً در حال حاضر نیز مقررات تعلیق تعقیب در برخی مواد قانونی همچون ماده (۱۶) اصلاحیه قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۱۳۸۹/۵/۹ مجمع تشخیص مصلحت نظام،^۲ و بند «و» ماده ۲۶ آیین‌نامه دادرها و دادگاه‌های ویژه روحانیت مصوب ۱۳۶۹/۵/۱۴ مقام معظم رهبری با اصلاحات و الحاقات بعدی و ماده ۲۹ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰/۷/۱۷ صراحت و قابلیت اعمال دارد.

تعلیق تعقیب پس از تصویب قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲

اگرچه قانون اصلاح قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری سال ۱۳۸۱ معروف

۱ - اداره حقوقی قوه قضائیه در نظریه مشورتی شماره ۷/۷۰۲۱-۷/۱۴-۱۳۸۵/۹/۱۴ اعلام نموده است (... مواد ۶ و ۲۲ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶/۳/۲۵ تاکنون نسخ نشده و به اعتبار خود باقی است...) همین اداره در نظریه مشورتی شماره ۷/۷۳-۱۳۸۳/۱/۲۹ اظهار داشته است: (به موجب ماده ۲۲ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری که به قوت خود باقی است و وارد بر ماده ۴۰ مکرر ق.آ.د.ک. مصوب ۱۳۹۰ است به دادستان اجازه داده شده که رأساً و بدون نیاز به تنفیذ دادگاه تا اولین جلسه رسیدگی تحت شرایط قانونی قرار تعلیق تعقیب متهم را صادر نماید. بدیهی است این اختیار صرفاً در جرایم بازدارنده معادل جرایم جنحه‌ای خواهد بود نه در سایر جرایم.)

۲ - مطابق تبصره (۲) ماده (۱۶) اصلاحیه قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۱۳۸۹/۵/۹ مجمع تشخیص مصلحت نظام که در تاریخ ۱۳۸۹/۷/۱۰ به تأیید مقام رهبری رسیده است (مقام قضایی می‌تواند برای یک بار با اخذ تأمین مناسب و تعهد به ارائه گواهی مراکز درمان اعتیاد نسبت به تعلیق تعقیب به مدت ۶ ماه اقدام و فرد معتاد را به یکی از مراکز مزبور معرفی نماید. ...)

به قانون احیای دادسرا بحث راجع به تعلیق تعقیب را به سکوت برگزار نموده است لیکن در قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۹۲ به موجب ماده (۸۱) این نهاد بدین شکل مورد تقنین قرار گرفته است:

«در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشتم که مجازات آنها قابل تعلیق است، چنانچه شاکی وجود نداشته، گذشت کرده یا خسارت وارده جبران گردیده باشد و یا با موافقت بزه‌دیده، ترتیب پرداخت آن در مدت مشخصی داده شود و متهم نیز فاقد سابقه محکومیت مؤثر کیفری باشد، دادستان می‌تواند پس از اخذ موافقت متهم و در صورت ضرورت با اخذ تأمین متناسب، تعقیب وی را از شش ماه تا دو سال معلق کند. در این صورت، دادستان متهم را حسب مورد، مکلف به اجرای برخی از دستورهای زیر می‌کند:

الف- ارائه خدمات به بزه‌دیده در جهت رفع یا کاهش آثار زیانبار مادی یا معنوی ناشی از جرم با رضایت بزه‌دیده.

ب- ترک اعتیاد از طریق مراجعه به پزشک، درمانگاه، بیمارستان و یا به هر طریق دیگر، حداکثر ظرف شش ماه.

ب- خودداری از اشتغال به کار یا حرفه معین، حداکثر به مدت یک سال.

ت- خودداری از رفت و آمد به محل یا مکان معین، حداکثر به مدت یک سال.

ث- معرفی خود در زمان‌های معین به شخص یا مقامی به تعیین دادستان، حداکثر به مدت یک سال.

ج- انجام دادن کار در ایام یا ساعات معین در مؤسسات عمومی یا عام‌المنفعه با تعیین دادستان، حداکثر به مدت یک سال.

چ- شرکت در کلاس‌ها یا جلسات آموزشی، فرهنگی و حرفه‌ای در ایام و ساعات معین، حداکثر به مدت یک سال.

ح- عدم اقدام به رانندگی با وسایل نقلیه موتوری و تحویل دادن گواهینامه، حداکثر به مدت یک سال.

خ- عدم حمل سلاح دارای مجوز یا استفاده از آن، حداکثر به مدت یک سال.

د- عدم ارتباط و ملاقات با شرکای جرم و بزه‌دیده به تعیین دادستان، برای مدت معین.

ذ- ممنوعیت خروج از کشور و تحویل دادن گذرنامه با اعلام مراتب به مراجع مربوط، حداکثر به مدت شش ماه.

تبصره ۱- در صورتی که متهم در مدت تعلیق به اتهام ارتکاب یکی از جرایم مستوجب حد، قصاص یا تعزیر درجه هفت و بالاتر مورد تعقیب قرار گیرد و تعقیب وی منتهی به صدور کیفرخواست گردد و یا دستورهای مقام قضایی را اجرا نکند، قرار تعلیق، لغو و با رعایت مقررات مربوط به تعدد، تعقیب به عمل می‌آید و مدتی که تعقیب معلق بوده است، جزو مدت مرور زمان محسوب نمی‌شود. چنانچه متهم از اتهام دوم تبرئه گردد، دادگاه قرار تعلیق را باقی می‌کند. مرجع صادرکننده قرار مکلف است به مفاد این تبصره در قرار صادره تصریح کند.

تبصره ۲- قرار تعلیق تعقیب، ظرف ده روز پس از ابلاغ، قابل اعتراض در دادگاه صالح است.
تبصره ۳- هرگاه در مدت قرار تعلیق تعقیب معلوم شود که متهم دارای سابقه محکومیت کیفری مؤثر است، قرار مزبور بلافاصله به وسیله مرجع صادر کننده لغو و تعقیب از سر گرفته می شود. مدتی که تعقیب معلق بوده است، جزو مدت مرور زمان محسوب نمی شود.

تبصره ۴- باز پرس می تواند در صورت وجود شرایط قانونی، اعمال مقررات این ماده را از دادستان در خواست کند.

تبصره ۵- در مواردی که پرونده به طور مستقیم در دادگاه مطرح می شود، دادگاه می تواند مقررات این ماده را اعمال کند.

تبصره ۶- قرار تعلیق تعقیب در دفتر مخصوصی در واحد سجل کیفری ثبت می شود و در صورتی که متهم در مدت مقرر، ترتیبات مندرج در قرار را رعایت ننماید، تعلیق لغو می گردد.»

با تصویب این ماده، هر چند که شرایط صدور قرار در این قانون در مقام مقایسه با قوانین سابق بیشتر و در موارد محدودتری امکان صدور آن پیش بینی شده است لیکن به هر حال تشتت آراء و عقاید در خصوص نسخ رامتتفی کرده و اولاً به دادستان اجازه داده است که بدون توجه به اوضاع و احوال ارتکاب جرم مثل تحریک و تقصیر بزه دیده مقررات تعلیق تعقیب را اعمال نماید و دست وی را برای معلق نمودن تعقیب نسبت به ماده (۴۰) مکرر ق.آ.د.ک. ۱۲۹۰ از این حیث باز تر نموده (هر چند اگر این شرط همانند قانون سال ۱۲۹۰ هم چنان در مواد راجع به تعلیق تعقیب مورد توجه واقع می شد، بز هکار می توانست با توجه به تقصیر بزه دیده نیز راهی برای استفاده از تعلیق تعقیب بیابد و با استناد به تقصیر وی از مزایای این نهاد بهره مند شود)، و ثانیاً با در نظر گرفتن شرایطی از جمله لزوم جلب رضایت بزه دیده یا جبران خسارت وی و لزوم تبعیت از دستورهای حین صدور قرار تعلیق تعقیب از یک طرف به حمایت کیفری از بزه دیده پرداخته و از طرف دیگر اصلاح مرتکب و بازگشت وی به جامعه را در سیاست کیفری خود گنجانده است.

قضا دایی و شورای حل اختلاف

در جهت سیاست قضا دایی، «قانونگذار قبل از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۳۲ با لایحه تشکیل هیأت حل اختلاف محلی، برای رسیدگی به دعوی کوچک در روستاها و نقاطی که دادگاه بخش تشکیل نشده، و در سال ۱۳۳۷ با ماده واحده قانون راجع به امور قضایی عشایر

برای حل اختلافات بین افراد ایلات و عشایر اسکان شده، و نهایتاً قانون تشکیل دادگاه‌های سیار برای رسیدگی به دعاوی مدنی و کیفری بین ساکنان محل‌هایی که از مرکز حوزه‌های قضایی دور است، قدم برداشت اما در عمل به دلایل گوناگون نتوانست به اهداف مورد نظر از قضازدایی دست یابد. نهایتاً قانونگذار در سال‌های ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ با تصویب دو قانون تشکیل خانۀ انصاف و قانون تشکیل شورای داوری به وزارت دادگستری اجازه داد، به منظور رسیدگی و حل و فصل اختلافات خاصی که از درجۀ اهمیت کمتری برخوردارند، خانه‌های انصاف را در روستاها و شوراهای داوری را در شهرها ایجاد نماید. رسیدگی در مراجع مذکور رایگان بوده و رعایت تشریفات آیین دادرسی لازم نبود. «(شیخ‌الاسلامی، ۱۳۸۹: ص. ۴۸۳)

در حال حاضر نیز، نهاد شورای حل اختلاف به منظور تورم زدایی از تشکیلات قضایی در سال ۱۳۸۷ تشکیل شده است و نمونه‌ای از عدالت مشارکتی یا عدالت محلی^۱ یا عدالت همسایگی^۲ می‌باشد.

بر اساس ماده (یک) قانون شورای حل اختلاف مصوب ۱۳۸۷ به منظور حل اختلاف و صلح و سازش بین اشخاص حقیقی و حقوقی غیر دولتی، شوراهای حل اختلاف، تحت نظارت قوه قضائیه و با شرایط مقرر در قانون شورای حل اختلاف تشکیل می‌گردند. آنچه مسلم است این امر می‌باشد که هر چند آرای شورا توسط قاضی شورا صادر می‌شود، اما اصولاً شورای حل اختلاف دادگاه محسوب نمی‌شود لذا بر اساس اصل ۳۶ ق.ا. که بیان داشته است؛ حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد، رسیدگی شورای حل اختلاف قابل ایراد به نظر می‌رسد. از طرفی شورای حل اختلاف مکلف به اجرای تشریفات مقرر در قانون آیین دادرسی کیفری نمی‌باشد که در این صورت، امکان تضییع حقوق متهم در آنها وجود دارد.

بنابراین همانگونه که مشاهده می‌شود، قانونگذار با وجود سعی در حرکت به سمت قضازدایی، از تضمینات حقوق بشری تا حدی فاصله گرفته است که این امر، بازبینی در

1 - Community justice

2 - Neighborhood justice

مقررات موجود را اقتضای کند.

قضازدایی و سازمان تعزیرات حکومتی

تأسیس نهاد تعزیرات حکومتی به عنوان ساز و کاری اجرایی، جهت رسیدگی به برخی تخلفات اقتصادی، موجبات توجه به این نهاد را نمایان می‌سازد. حساسیت تخلفات اقتصادی و سرعت رسیدگی به آنها دور از تشریفات آیین دادرسی کیفری موجب شد تا نهاد مذکور با هدف تراکم زدایی از بار دستگاه قضایی که از مهم‌ترین اهداف قضازدایی است، پایه عرصه نظام حقوقی ایران بگذارد.

هر چند سازمان تعزیرات حکومتی صلاحیت رسیدگی به رفتارهای ممنوع در قوانین و آیین‌نامه‌های مربوط به تعزیرات حکومتی را به عنوان یک تشکیلات اداری وابسته به قوه مجریه دارد، اما در غالب مواد و آراءها و اصطلاحات حقوق جزا در آن خودنمایی می‌کند. از جمله مواد (۴۸)، (۴۹)، (۵۱) و (۵۲) قانون تعزیرات حکومتی مصوب ۱۳۶۷/۱۲/۲۳ که از عبارت (جرایم)، (مجازات) و (کیفر) استفاده کرده است.

در حقیقت، گویی قانونگذار فراموش کرده است که در قلمرو نظام حقوق اداری قرار دارد. همین موضوع در قانون تعزیرات حکومتی امور بهداشتی و درمانی مصوب ۱۳۶۷/۱۲/۲۳ و قانون نحوه اعمال تعزیرات حکومتی راجع به قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۷۴/۲/۱۲ نیز صادق است، چرا که در اکثر مواد استفاده از اصطلاحات حقوق کیفری هم چون جرم و مجازات و جزای نقدی دیده می‌شود. گویا قانونگذار نتوانسته است خود را از قید و بند نظام کیفری برهاند و فارغ از نهادهای مختص حقوق جزا و با تکیه صرف بر نهادهای غیرقضایی به وضع قوانین مذکور بپردازد.

لذا هر چند سازمان تعزیرات حکومتی، با هدف ساده کردن رسیدگی و اجتناب از تشریفات وقت گیر و تا حدودی دشوار رسیدگی‌های کیفری به وجود آمد، اما به علت وجود نوعی تداخل بین نظام عدالت کیفری و نظام اداری موجبات بی توجهی به اصول دادرسی عادلانه را پدید آورد؛ و وجود مجازات‌هایی هم چون حبس در قوانین مذکور امکان تزییع حقوق و آزادی‌های افراد را در برابر مقامات اداری فراهم خواهد ساخت. از جمله این مواد می‌توان به ماده (۲۵)

آیین نامه سازمان تعزیرات حکومتی اشاره کرد که بیان داشته است: (شعب تجدیدنظر خواهی در صورتی که آرای شعب بدوی را کمتر از مجازات مقرر در قانون بدانند می‌توانند آن را تشدید نمایند.) همین اجازه تشدید کیفر، علاوه بر مجاز دانستن مجازات که خود جای تأمل دارد، موجب می‌شود دست قضات شعب مذکور در تشدید کیفر باز باشد و حقوق متهم پایمال شود. در حالی که لازمه قضازدایی، کیفرزدایی و جلوگیری از تورم کیفری نیز هست، اما ماده مذکور به نوعی نقض غرض کرده و خود موجب تورم کیفری و تورم حقوق جزا است. در واقع امری که خود هدف تأسیس نهاد تعزیرات حکومتی بوده موجب زیر پا گذاشتن چنین هدفی می‌شود.

قضازدایی و رسیدگی به جرایم اطفال

همانگونه که در قسمت فواید قضازدایی اشاره شد، برچسب زنی و انگ مجرمانه زدن به متهم، نتیجه‌ای جز القای هویت مجرمانه به فرد ندارد. این نظریه هر چند در مورد تمام بزهکاران بزرگسال صدق نمی‌کند، همچون مجرمین یقه سفید و حرفه‌ای یا بزهکاران جرایم حکومتی و سیاسی که غالباً ایایی از انجام جرم ندارند، اما در خصوص کودکان و نوجوانان باید کاملاً رعایت شود. «زیرا آنان که در جریان سیر طبیعی خود به سوی رشد و کمال عقل گام بر می‌دارند، تلقین پذیرند و آنگاه که متصف به رفتار مجرمانه می‌گردند، خود را در قالب این عنوان یافته و با آن هماهنگ می‌شوند و در این صورت خلاصی یافتن از ذهنیت موصوف به (مجرم بودن) یا (بزهکار بودن) چنانچه محال نباشد، حداقل بسیار دشوار است. به علاوه مهم‌تر این که رفتار مجرمانه کودکان و نوجوانان گذرا و ناپایدار است و در جریان رشد و به تدریج تا زمان بلوغ و پختگی روانی و ذهنی اصلاح می‌گردد.» (سادات، ۱۳۷۲: صص. ۳۹ و ۴۰)

از طرفی در مورد جرایم اطفال باید گفت: اطفال اصولاً فاقد مسؤولیت کیفری هستند و خطاب کردن آنها با عنوان بزهکار، این قشر آسیب‌پذیر و حساس را مستعد بزهکاری خواهد کرد. «لذا با عنایت به مراتب فوق به نظر می‌رسد که اتخاذ واژه (معارض با قانون) در برخی متون دادرسی اطفال در زمینه توصیف آن دسته از کودکان و نوجوانانی که رفتار ایشان در مغایرت با قوانین کیفری و دارای (عنوان مجرمانه) است به مراتب بار منفی کمتری نسبت به کاربرد واژه‌های (بزهکار)، (مجرم) یا (منحرف) داشته باشد. به کار بردن واژه‌های مذکور به صورت ناخودآگاه رفتاری ضد اجتماعی در

کودکان و نوجوانان به وجود می‌آورد.» (مؤذن زادگان، ۱۳۸۹: ص. ۱۳۰)

هم چنان که «به موجب قسمت (ف) بند (۵) اصول بنیادین رهنمودهای سازمان ملل برای پیشگیری از بزهکاری نوجوانان (رهنمودهای ریاض) مصوب سال ۱۹۹۱ م.، بنابر عقیده رایج میان کارشناسان، زدن برچسب منحرف، بزهکار، یا مستعد بزهکاری به نوجوانان غالباً موجب پیدایش الگوی رفتاری ناپسند در ایشان می‌گردد.» (سازمان ملل، ۱۹۹۲، ص. ۱۷۳)

حقوق ایران نیز جهت جلوگیری از تماس اطفال و نوجوانان بزهکار با دستگاه عدالت کیفری و درگیر شدن آنان با فرآیند رسیدگی جزایی تمهیدات مؤثری اندیشیده است. بر اساس ماده (۱۵) لایحه رسیدگی به جرایم اطفال پیشنهادی قوه قضائیه: «دادسرا یا دادگاه حسب مورد برای حل و فصل دعوی جبران خسارت ناشی از جرم یا سازش طرفین موضوع را به شسورای حل اختلاف، مددکاران اجتماعی یا هر شخص صالح دیگری به عنوان میانجی ارجاع نماید. میانجی کوشش لازم و جهد کافی به برقراری سازش بین طرفین به عمل می‌آورد و در هر صورت گزارش اقدامات خود را برای اخذ تصمیم در مهلتی که دادسرا یا دادگاه تعیین می‌کند، تسلیم می‌نماید. دادسرا پس از وصول گزارش میانجی دال بر سازش طرفین قرار موقوفی تعقیب صادر و در صورت عدم سازش پرونده را برای اخذ تصمیم به دادگاه ارسال می‌دارد. دادگاه نیز پس از وصول گزارش حسب مورد قرار موقوفی تعقیب صادر و یا شروع به رسیدگی می‌نماید.

تبصره: اقدام به سازش ضمن اجرای حکم نیز جایز است.»

همانگونه که ماده فوق‌الذکر مرقوم داشته، نهاد میانجی‌گری کیفری به عنوان یکی از جلوه‌های سیاست قضازدایی در مورد جرایم اطفال و نوجوانان پیش‌بینی شده است. در حقیقت میانجی‌گری نهادی است که از هر سه طرف جرم یعنی بزه‌دیده، بزهکار و جامعه محلی برای حل و فصل اختلاف موجود بهره می‌گیرد؛ بنابراین به عنوان یکی از جلوه‌های مهم سیاست قضازدایی مد نظر قرار گرفته است که در قسمت بعدی به توضیح و تبیین آن خواهیم پرداخت.

هم چنین ماده (۳۳) این لایحه مقرر داشته است: «در صورتی که قاضی در مقام حکم به قصاص یا حدود، رشد و کمال عقلی نوجوان را محرز نداند و دچار شبیهه شود، واکنش‌های قضازدایی، کیفرزدایی و تعزیری مناسب و مقرر در این لایحه را جایگزین حکم به حدود و یا قصاص می‌کند.»

علاوه بر این طبق ماده (۳۹) لایحه پیشنهادی قوه قضائیه: «قاضی دادگاه کودکان و نوجوانان می‌تواند در کلیه محکومیت‌های تعزیری و بازدارنده، اجرای تمام یا قسمتی از مجازات را از یک تا سه سال معلق نماید.»

بنابراین در صورت تصویب نهایی این لایحه سیستم کیفری ایران در مورد جرایم اطفال و نوجوانان به نهادهای مهم و تأثیرگذار میانجی‌گری کیفری، تعلیق تعقیب و در معنای عام‌تری به قضازدایی و کیفرزدایی مجهز خواهد شد.

قضازدایی و میانجی‌گری کیفری

از جمله مصادیق بارز قضازدایی، میانجی‌گری کیفری به عنوان یکی از جلوه‌های عدالت ترمیمی^۱ است. «میانجی‌گری کیفری فرایند سه جانبه یا سه طرفه‌ای است که فارغ از تشریفات معمول در فرایند کیفری، بر اساس توافق قبلی بزه دیده و بزهدار با حضور شخص ثالثی به نام میانجی‌گری یا میانجی، به منظور حل و فصل اختلاف‌ها و مسایل مختلف ناشی از ارتکاب جرم، آغاز می‌شود. میانجی‌گری که عضوی از جامعه مدنی است در قالب فرایند میانجی‌گری سعی می‌کند که: بزهدار و بزه دیده را در ارتباط با هم قرار دهد تا مکنونات قلبی خود را بیان نموده و تسلی روحی بیابند، خسارات مادی و عاطفی و روانی بزه دیده ترمیم شود و تکالیف بزهدار نسبت به بزه دیده، جامعه و خود او در آینده مشخص شود.» (عباسی، ۱۳۸۲: صص ۱۴۰ و ۱۵)

در فرایند میانجی‌گری کیفری بزه دیده و بزهدار هر دو نقش ایفا می‌کنند و در اداره تعارض ایجاد شده به دنبال راهکاری جهت برطرف نمودن مشکلات و عوارض ناشی از جرم هستند. در میانجی‌گری کیفری، عدالت عمودی و از بالا به پایین نیست بلکه افقی بوده و همه اطراف تعارض در عرض هم قرار دارند و می‌خواهند با استفاده از امکانات و توان خویش، موضوعی را که مربوط به خودشان است، موشکافی کرده و بهترین راه حل را برای آن بیابند.

با این حال، میانجی‌گری کیفری، به معنای نادیده گرفتن حقوق کیفری نیست و اعتقاد ندارد

۱ - «عدالت ترمیمی فرایندی است برای درگیر نمودن کسانی که سهمی در یک جرم خاص دارند - تا آنجا که امکان پذیر است - تا به طریق جمعی نسبت به تعیین و توجه به صدمات و زیان‌ها و تعهدات جهت التیام و بهبود بخشیدن و راست گرداندن امور به اندازه‌ای که امکان پذیر است اقدام نمایند.» (زهر، ۱۳۸۳: صص ۶۲). «عدالت ترمیمی به دنبال ایجاد توازن بین نیازهای واقعی بزه دیده و جامعه و بزهدار، که این نیازها در نتیجه حادثه مجرمانه ظهور نموده‌اند، می‌باشد» (عباسی، ۱۳۸۲: صص ۶۷).

که نظام عدالت کیفری باید برچیده شود. چرا که هر چند میانجی‌گری کیفری فرایندی اختیاری است اما در مواردی که اطراف میانجی‌گری به راه‌حلی رضایت‌بخش دست نیابند امکان رجوع به نظام کیفری حتمی است.

میانجی‌گری کیفری در واقع به منزلهٔ افزودن یک کیفیت مطلوب به زندگی افراد محسوب می‌شود که «به بزه دیده فرصت می‌دهد با بزه‌کار ملاقات کند و در فضایی امن و آرام و با هدف حصول به آرامش و بهبودی و پاسخگو نمودن مستقیم بزه‌کار جبران زیان‌های مستقیم خود را تقاضا نماید» (غلامی، ۱۳۹۰: صص. ۱۲۵ و ۱۲۶) و از فرایند کلیشه‌ای، طولانی و هزینه‌بر رسیدگی‌های کیفری دادگاه‌ها به دور باشد. با وجود این، نمی‌توان از حقوق اطراف میانجی‌غافل ماند، زیرا این امر به منزلهٔ پایمال کردن حق هر یک از اطراف دعواست که اگر وارد فرایند رسمی‌رسیدگی کیفری می‌شدند امکان نقضشان خیلی کمتر بود. از جملهٔ این حقوق عبارتند از: حق برخورداری از دادرسی عادلانه و علنی و بدون غرض ورزی، حق برخورداری از وکیل، حق سکوت، حق برخورداری متهم از امارهٔ بی‌گناهی، حق داشتن مترجم و....

میانجی‌گری کیفری که با انحراف پرونده‌های کیفری از رسیدگی‌های پریپیچ و خم رسمی، یکی از مهم‌ترین روش‌های قضاودایی تلقی می‌گردد و در اکثر مواقع، بزه‌کار را از تحمل کیفر افراطی و بی‌فایده نجات داده و قادر است که بزه‌کار را از همان ابتدای رسیدگی یا در طول فرایند رسیدگی کیفری و پیش از تحمل مجازات از عواقب ناگوار و جبران‌ناپذیر برچسب خوردن برهاند و به جای شرم‌سازی سرکوب‌کننده به شرمندگی بازپرورانه یا بازاجتماعی‌کننده سوق دهد، صراحتاً در قوانین ایران پیش‌بینی نشده بود و این خلأ با افزایش مطالعات جرم‌شناسی بیش از پیش خودنمایی می‌کرد. چرا که یکی از راه‌های پیشگیری از تورم کیفری روی آوردن به قضاودایی است که از مهم‌ترین مصادیق قضاودایی، میانجی‌گری کیفری نه به عنوان راهکاری جدید، بلکه روشی مردمی که از گذشته‌های دور در بین اقوام ایرانی وجود داشته، می‌باشد؛ هم‌چون آیین خون پس در بین مردم خوزستان.

در قوانین ایران تا قبل از تصویب قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ موارد معدودی که به نوعی میانجی‌گری کیفری محسوب می‌شد یکی ماده (۱۹۵) ق.آ.د.ک. مصوب ۱۳۷۸

بود که مقرر می‌داشت: «در اموری که ممکن است با صلح طرفین قضیه خاتمه پیدا کند دادگاه کوشش لازم و جهد کافی در اصلاح ذات‌البین به عمل می‌آورد و چنانچه موفق به برقراری صلح نشود، رسیدگی و رأی مقتضی صادر خواهد نمود.» بر اساس ظاهر ماده به نظر می‌رسد قاضی ملزم است در جرایم قابل گذشت، به میانجی‌گری بپردازد و اگر نتیجه این فرایند صلح و سازش نبود، به ناچار باید رسیدگی رسمی نموده و رأی صادر نماید در حالی که میانجی‌گری کیفی اختیاری بوده و در اصل از نیروی الزام‌آوری تبعیت نمی‌کند اما ماده مذکور میانجی‌گری را اجباری تلقی نموده است. از سویی این نوع میانجی‌گری نیز کاملاً غیر رسمی نیست بلکه با دخالت دادن دادگاه از مردمی بودن فرایند میانجی‌گری فاصله گرفته است در حقیقت این ماده نه یک میانجی‌گری کیفی جامعوی^۱، بلکه میانجی‌گری کیفی قضایی یا پلیسی یا درون سیستمی^۲ می‌باشد.

ماده دیگری که با هدف میانجی‌گری بین بزه‌دیده و بزه‌کار مورد توجه قرار دارد، ماده (۴۲) آیین‌نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۳ و اصلاحیه ۱۳۸۱ می‌باشد که بیان داشته است: «در صورت لزوم هر حوزه قضایی واحدهای ارشاد و معاضدت قضایی و صلح و سازش زیر نظر رئیس حوزه قضایی یا دادستان جهت ارشاد و راهنمایی مراجعین و انجام صلح و سازش با تعداد لازم قاضی، کارشناس و کارمند تشکیل می‌شود.»

همان گونه که مشاهده می‌شود در این ماده نیز نظارت رسمی وجود دارد که این نظارت رسمی تا حدی با افقی بودن عدالت‌ترمیمی و میانجی‌گری کیفی مردمی در تعارض است و احتمال ایجاد فضای ترس و تشویش و نگرانی را در متهم و بزه‌دیده فراهم می‌آورد و به نوبه خود موجب می‌شود اطراف دعوا نتوانند به راحتی به ابراز خواسته‌ها و دل‌مشغولی‌های خویش بپردازند و همین‌کور ماندن عقده‌های درونی و بازگو نشدن عواطف و آلام بزه‌دیده امکان

۱- «میانجی‌گری کیفی جامعوی، به ابتکار خود جامعه مدنی و مردم با الهام از الگوهای معمول در عرف و فرهنگ عامه (فولکلور) حقوقی-قضایی محلی و ملی برای حل و فصل پیامدهای ناشی از ارتکاب جرایم، بدون مداخله و نظارت مقام قضایی، به اجرا گذاشته می‌شود.» (عباسی، ۱۳۸۲: ص. ۱۸)

۲- «در میانجی‌گری کیفی قضایی، میانجی‌گر متعلق به جامعه مدنی نیست بلکه دارای مقام رسمی یا دولتی است. در داخل نظام عدالت‌کیفری - براساس رویه عملی و یا به موجب قانون - در جهت صلح و اُشتی بزه‌دیده و بزه‌کار و اجتناب از رسیدگی قضایی یا پرهیز از طولانی شدن آن اعمال می‌شود.» (عباسی، ۱۳۸۲: ص. ۱۸)

انتقام جویی در آینده - اما نه همیشه و در همه حال - رافراهم خواهد کرد. چه بسا میانجی‌گری با هدف گشایش حداکثرگره‌هایی که محصول جرم می‌باشند، پا به عرصه حقوق گذاشته است در حالی که همین نوع میانجی‌گری‌های ناتمام می‌تواند در مواردی مشکل‌ساز باشد.

با تصویب قانون آیین دادرسی کیفری در سال ۱۳۹۲ نهاد میانجی‌گری به طور رسمی وارد سیاست جنایی، عدالت کیفری و سیستم قضایی ایران شد، به طوری که قانونگذار، به شرح زیر ابتدائاً میانجی‌گری و نیز صلح میان طرفین را در تعریف آیین دادرسی در ماده یک قانون مزبور گنجانده و در مواد ۸۲، ۸۳ و ۱۹۲ به تشریح آن پرداخته و در ماده ۸۴ چگونگی و ترتیب میانجی‌گری و اشخاص منتخب برای میانجی‌گری را به آیین‌نامه‌ای در این زمینه موکول کرده است.

ماده ۱- آیین دادرسی کیفری مجموعه مقررات و قواعدی است که برای کشف جرم، تعقیب متهم، تحقیقات مقدماتی، میانجی‌گری، صلح میان طرفین، نحوه رسیدگی، صدور رأی، طرق اعتراض به آراء، اجرای آراء، تعیین وظایف و اختیارات مقامات قضایی و ضابطان دادگستری و رعایت حقوق متهم، بزه‌دیده و جامعه وضع می‌شود.

ماده ۸۲- در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت که مجازات آنها قابل تعلیق است، مقام قضایی میتواند به درخواست متهم و موافقت بزه‌دیده یا مدعی خصوصی و با أخذ تأمین متناسب، حداکثر دو ماه مهلت به متهم بدهد تا برای تحصیل گذشت شاکی یا جبران خسارت ناشی از جرم اقدام کند. همچنین مقام قضایی می‌تواند برای حصول سازش بین طرفین، موضوع را با توافق آنان به شورای حل اختلاف یا شخص یا مؤسسه‌ای برای میانجی‌گری ارجاع دهد. مدت میانجی‌گری بیش از سه ماه نیست. مهلت‌های مذکور در این ماده در صورت اقتضا فقط برای یکبار و به میزان مذکور قابل تمدید است. اگر شاکی گذشت کند و موضوع از جرایم قابل گذشت باشد، تعقیب موقوف می‌شود. در سایر موارد، اگر شاکی گذشت کند یا خسارت او جبران شود و یا راجع به پرداخت آن توافق حاصل شود و متهم فاقد سابقه محکومیت مؤثر کیفری باشد، مقام قضایی می‌تواند پس از أخذ موافقت متهم، تعقیب وی را از شش ماه تا دو سال معلق کند. در اینصورت، مقام قضایی متهم را با رعایت تبصره‌های ماده (۸۱) این قانون حسب مورد، مکلف به اجرای برخی دستورهای موضوع ماده مذکور می‌کند. همچنین در صورت عدم اجرای تعهدات مورد توافق از سوی متهم بدون عذر موجه، بنا به درخواست شاکی یا مدعی خصوصی، قرار تعلیق تعقیب را لغو و تعقیب را ادامه می‌دهد.

تبصره - باز پرس می‌تواند تعلیق تعقیب یا ارجاع به میانجی‌گری را از دادستان تقاضا نماید.

ماده ۸۳- نتیجه میانجی‌گری به صورت مشروح و با ذکر ادله آن طی صورت‌مجلسی که به امضای میانجی‌گر و طرفین می‌رسد، برای بررسی و تأیید و اقدامات بعدی حسب مورد نزد مقام قضایی مربوط ارسال می‌شود. در

صورت حصول توافق، ذکر تعهدات طرفین و چگونگی انجام آنها در صورت مجلس الزامی است. ماده ۸۴- چگونگی انجام دادن کار در مؤسسات عام المنفعه موضوع بند (ج) ماده (۸۱) این قانون و ترتیب میانجی‌گری و تشخیص یا اشخاصی که برای میانجی‌گری انتخاب می‌شوند، موضوع ماده (۸۲) این قانون به موجب آیین‌نامه‌ای است که ظرف سه ماه از تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون توسط وزیر دادگستری تهیه می‌شود و پس از تأیید رئیس قوه قضائیه به تصویب هیأت وزیران می‌رسد. ماده ۱۹۲- تحقیق از شاکی و متهم غیر علنی و انفرادی است مگر در جرایم قابل گذشت که به آنها در دادسرا حتی الامکان به صورت ترافعی رسیدگی میشود و باز پرس مکلف است در صورت امکان، سعی در ایجاد صلح و سازش و یا راجع امر به میانجی‌گری نماید.

از مذاقه در مواد مزبور و قیاس با مواد لازم‌الاجرای فعلی چنین استنباط می‌شود که اولاً میانجی‌گری و صلح میان طرفین در عرض یکدیگر و به یک اندازه مورد توجه قانونگذار بوده و در مواد یک و ۱۹۲ در کنار هم مورد اشاره قرار گرفته است. ثانیاً امکان ارجاع به میانجی‌گری و صلح میان طرفین صرفاً در جرایم تعزیزی درجات ۶الی ۸ و آن هم در صورتی که محازات آنها قابل تعلیق باشد، وجود دارد. ثالثاً از جمع ماده ۸۲ و ۱۹۲ می‌توان فهمید که در جرایم تعزیری درجه ۶الی ۸ در صورتی که غیر قابل گذشت باشد مقام قضایی مختار به ارجاع به میانجی‌گری و در جرایم قابل گذشت ملزم و مکلف به این امر خواهد بود. رابعاً قانون جدید جهت استفاده از تمام ظرفیت این نهاد سودمند و رعایت تناسب بین اوضاع و احوال شخصی طرفین بانهاد یا شخص میانجی‌گر و نیز جهت رفع معایب احتمالی (از جمله فضای ترس و تشویش و نگرانی احتمالی در متهم و بزه دیده)، از هر دو نوع میانجی‌گری رسمی (میانجی‌گری کیفری قضایی یا پلیسی یا درون سیستمی) و غیر رسمی (میانجی‌گری کیفری جامعه‌ی) استفاده کرده و مقرر داشته که موضوع با توافق طرفین به شورای حل اختلاف یا شخص و مؤسسه‌ای برای میانجی‌گری ارجاع شود که مسلماً شخص یا مؤسسه مزبور می‌تواند مؤسسات غیردولتی و مددکاری را شامل شود.

نتیجه و پیشنهادها:

فردی نمودن واکنش اجتماعی نسبت به بزه‌کاران، دادن فرصتی برای اصلاح و درمان و باز اجتماعی شدن آنان و لزوم تقلیل حجم و صف ناپذیر و عظیم پرونده‌های کیفری و تراکم کار

دادگاه‌های دادگستری و به عبارت بهتر کیفرزدایی، قضا‌زدایی و اجتناب از عواقب و پیشامدهای سوء کیفر و محاکمه و محکومیت و به ویژه محکومیت در نتیجه برچسب زنی اقتضای کند علاوه بر مباحث تئوری، در حیطه کاربردی نیز توجهی شایان به نهاد تعلیق تعقیب به عمل آید و همانطور که قانون جدید آیین دادرسی کیفری با نظر به فلسفه وجودی این نهاد، به اختلاف نظرات راجع به نسخ یا قابلیت استناد به ماده (۲۲) قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ که یکی از موارد قضا‌زدایی است پایان داده و آنرا در مواد (۸۲) الی (۸۴) و ماده (۱۹۲) مقرر کرده و در قوانین جدید التصویب دیگری همچون قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیز با اهدافی مشابه، مبنی بر قضا‌زدایی و توجه به اصلاح و تربیت مجرم و از بین بردن عواقب جبران ناپذیر کیفر، نهادهای تقریباً مشابهی همچون معافیت از کیفر و تعویق صدور حکم را پیش بینی کرده است لذا جا دارد مراجع قضایی توجه بیش از پیش به این نهاد سودمند نمایند تا علاوه بر جلوگیری از صرف هزینه‌های هنگفت جهت محاکمه و مجازات بزهاران، این قشر آسیب پذیر به عنوان انسانی واجد هویت و کرامت در فرآیند فروداشت جایگاه به موجودی مطرود و منفور تبدیل نشوند و چنین سرمایه‌های مهمی که بخش اعظمی از نیروی انسانی را در هر جامعه‌ای تشکیل می‌دهند به جای سپری نمودن حیات خویش در زندان که به عنوان کلینیک درمان جرم با شکست مواجه شده به گرداندن چرخ‌های اقتصاد کشور پرداخته و همین فعالیت‌های مثبت و سازنده مانع از اندیشیدن در مورد جرم و انحرافات آینده گردد.

علاوه بر این، در خصوص جرایم اطفال و نوجوانان باید خاطر نشان ساخت که رسیدگی به چنین جرایمی از مواردی نیست که بتوان به سادگی از کنار آنها عبور کرد و به شخصیت حساس و لطیف طفل و یا نوجوان توجه ننمود. وقتی تلنگر یا هشدار کوچکی در فضای رسمی دادگاه به افراد بزرگسال تأثیر نامطلوبی بر جای بگذارد، به طریق اولی، محاکمه اطفال و نوجوانان تأثیرات سوء و جبران ناپذیری به بار خواهد آورد.

البته بیان چنین اموری به معنای لغو نظام کیفری و سپردن سرنوشت تمام جرایم به دست مردم و نهادهای مردمی نیست بلکه مقصود جلوگیری از ورود دعاوی ای است که یا شخصیت بزهار و یا نوع و تبع جرایم و حتی در مواردی شرایط جامعه اقتضای کند در فرایندی

غیررسمی تر رسیدگی شود و به دست اطراف جرم یا نهادهای غیردولتی حل و فصل گردد. لذا پیشنهاد می‌گردد:

اولاً: قانونگذار با تصویب لایحه قضازدایی و لایحه پیشنهادی قوه قضائیه در مورد رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان فصلی نو در عرصه حقوق بگشاید تا توجه ویژه قضات، حقوقدانان و متولیان دستگاه عدالت کیفری را به سوی نهاد مهم قضازدایی معطوف نماید. ثانیاً: با اصلاح قانون شورای حل اختلاف و قانون تعزیرات حکومتی از تعارض‌های موجود در صلاحیت این دو نهاد و تداخل آنها با اصول قانون اساسی که نتیجه‌ای جز خدشه دار شدن حیثیت قانونی و پایمال شدن حقوق افراد ندارد، جلوگیری نماید.

در نهایت پیشنهاد می‌گردد: دانشجویان و محققان حقوق جزا و جرم‌شناسی با بررسی تطبیقی موضوع حاضر در حقوق ایران و نظام‌های حقوقی عمده دنیا هم‌چون نظام کامن‌لا و رومی ژرمنی به هر چه غنی‌تر شدن دانش جرم‌شناسی به ویژه در زمینه نهاد قضازدایی کمک نموده و سیستم‌های حقوقی دنیا و به خصوص سیستم حقوقی ایران را از نتایج تحقیق خویش بهره‌مند گردانند.

منابع:

- ۱- آبوت، پاملا-والاس، کلب (۱۳۸۲)، جامعه‌شناسی زنان، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران، نشر نی.
- ۲- آشوری، محمد (۱۳۸۶)، آیین دادرسی کیفری، تهران، انتشارات سمت، چ. ۱۲، جلد اول.
- ۳- بقال شیروان، محمود (۱۳۸۲)، «وضعیت نهاد تعلیق تعقیب در نظام دادرسی کیفری ایران»، ماهنامه دادرسی، تهران، سال هفتم، شماره ۳۹.
- ۴- جوانمرد، بهروز (۱۳۹۰)، فرایند دادرسی در حقوق کیفری ایران، تهران، انتشارات بهنامی، چاپ دوم.
- ۵- رایجیان اصلی، مهرداد (۱۳۸۱)، بزه دیده در فرآیند کیفری، تهران، انتشارات خط‌سوم، چاپ اول.
- ۶- رحیمی نژاد، اسمعیل (سال تحصیلی ۱۳۸۹-۱۳۸۸)، تقریرات درس جرم‌شناسی {الف}، دوره کارشناسی، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه تبریز.
- ۷- رحیمی نژاد، اسمعیل (۱۳۸۸)، جرم‌شناسی {ب}، تبریز، انتشارات فروزش، چاپ اول.

- ۸- زهر، هُوارد (۱۳۸۳)، کتاب کوچک عدالت ترمیمی، ترجمه حسین غلامی، تهران، انتشارات مجد.
- ۹- سادات، محمد علی (۱۳۷۲)، رفتار والدین با فرزندان، تهران، انتشارات انجمن اولیاء و مربیان جمهوری اسلامی ایران.
- ۱۰- شیخ الاسلامی، عباس (۱۳۸۹)، «جایگاه یافته‌های جرم‌شناسی در تحولات نظام تقنینی کیفری ایران»، علوم جنایی (مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری)، تهران، انتشارات سمت، چاپ سوم.
- ۱۱- صادقی، محمد هادی (بهار و تابستان ۱۳۸۴)، «قضا‌زدایی در حقوق جزای اسلامی»، مجله تخصصی الهیات و حقوق، شماره ۱۵ و ۱۶.
- ۱۲- عباسی، مصطفی (۱۳۸۲)، افق‌های نوین عدالت ترمیمی - میانجی‌گری کیفری، تهران، انتشارات دانشور، چاپ اول.
- ۱۳- غلامی، حسین (۱۳۹۰)، عدالت ترمیمی، تهران، انتشارات سمت، چاپ دوم.
- ۱۴- گسن، ریموند (۱۳۷۰)، جرم‌شناسی کاربردی، ترجمه مهدی کی‌نیا، تهران، چاپخانه علامه طباطبایی.
- ۱۵- ممتاز، فریده (۱۳۸۱)، انحرافات اجتماعی (نظریه‌ها و دیدگاه‌ها)، تهران، انتشارات شرکت سهامی انتشار، چاپ اول.
- ۱۶- مؤذن زادگان حسنعلی (۱۳۸۹)، «کودکان و نوجوانان معارض با واکنش‌های اجتماعی»، علوم جنایی (مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری)، تهران، انتشارات سمت، چاپ سوم.
- ۱۷- مهرا، نسرین (۱۳۷۷)، «درآمدی بر جرم‌زدایی، کیفرزدایی و قضا‌زدایی»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۲۱ و ۲۲.
- ۱۸- نجفی ابرندآبادی، علی حسین (سال تحصیلی ۱۳۸۳-۱۳۸۲)، مباحثی در علوم جنایی، تقریرات درس جرم‌شناسی {الف}، دوره کارشناسی، تدوین محمد کاظم تقدیر، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی.
- ۱۹- نجفی ابرندآبادی، علی حسین (سال تحصیلی ۱۳۷۹-۱۳۷۸)، مباحثی در علوم جنایی، تقریرات درس جامعه‌شناسی جنایی {ب}، دوره کارشناسی ارشد، تدوین محمدی و موسی زاده عباسی، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه تربیت مدرس.
- ۲۰- نجفی ابرندآبادی، علی حسین - هاشم بیگی، حمید (۱۳۷۷)، دانشنامه جرم‌شناسی، تهران، انتشارات

دانشگاه شهید بهشتی.

۲۱- وُلد، جرج و دیگران (۱۳۸۰)، جرم‌شناسی نظری، ترجمه دکتر علی شجاعی، تهران، انتشارات سمت.

22- United Nations (1992) Compendium of United Nations Standards and Norms in Crime Prevention and Criminal Justice, New York.